

بنام خدای بخشاينده مهر بان

در قسمت واردات از دیوان شاه داعی شیرازی چاپ تهران ص ۲۸۲ غزل مثلثی است مشتمل بر سه بند . بیت اول هر بند بلهجه محلی . بیت دوم بزبان فارسی دری . بیت سوم بزبان عربی . چون همه ادیبان و سخنگویان این زمان آشنائی کامل بلهجه محلی و زبان عربی ندارند شایسته دیدم شرح مختصری با تشکیل کلمات که فهم الفاظ و معانی ابیاترا آسان کند بر آن بنویسم تا اندک خدمتی بادبیات فارسی کرده باشم .

شرح غزل مثلثی از شاه داعی شیرازی

وَ انتظار بِمَرْدِمِ نَه هاجیه ساقی جام مَغَرِ بِبُوتِ دَل تیره صاف وُ روشن جام
(وَ انتظار) با فتح واو بجای با انتظار آمده . چنانکه در بیت ۱۳۱ و بیت ۲۸۸ کان ملاحظه . صورت ز انتظار در نسخه چاپی مخالف نسخه خطی و غلط است .
(بِمَرْدِمِ) با کسر دال گفته میشود . چه ماقبل ضمیرهای متصل در این لهجه مکسور می آید .

(نَه) اینجا حرف نفی است .

(هاجیه) بجای بدهی = میدهی . آمده . (ها) بجای بای زائده بر فعل وجیم بدل از دال و ه در آخر بجای یاء ضمیر مخاطب است و ه اصلی پیش از آن را انداخته اند .
(توضیح) از تتبع مشتقات این ماده بدست می آید که تبدیل دال بجیم اختصاص بفعل مستقبلی دارد که تنها یکحرف دال از آن مانده باشد . مانند هاجیمین = بدهم در بیت ۲۴ : ای سِرُّ بُوکِه نَه رُزِ خِیبر نبیش گفت فردا مُه هاجیمین اَعلى مَنصِبِ

لیوا - و میجیم بجای میدهم در بیت ۲۰۶ کان ملاح: میزتئی رُی توومه جان میجیم و عقلم میگویت شرمستی نی آنه آن حَضَرته جان هین چیه متاع . و بیجیم = بدهم در بیت ۱۴۴ سه گفتار : از دم ای مِت نیشنی نیک بیجیم وحی این ازای و الهام رام . بخلاف فعل ماضی مانند دا = داد. در بیت ۴۵ کان ملاح: الله الله چیش آورد از سر زلف تو صبا که جن مش خه و با داودلم بودیوا. و فعل امر مانند هاده = بیده در بیت ۸۱ سه گفتار: فیکر بیکان ذکر بیکان هاده نان نان آغرت نیست عوض هاده جان و مصدر مانند هادات = بداد و داد. در بیت ۷۲ سه گفتار: بوت و نبوت انکسئه شان هین یکی نیست نه هادات خدایشان شکی و فعل مستقبل که بیش از یک حرف داشته باشد مانند می دت = می دهد. در بیت ۱۴۶ کان ملاح: که عاشیقی برائنی دل کیه بارمیدت یار. (مغیر) بجای مگر می آید با تبدیل کاف فارسی بغین .

(بیوت) بجای بیود = بیاشد. فعل مستقبل التزامی از بودن .

(روشن) با ضم را گفته میشود. چنانکه در بیت ۱۱ کان ملاح تشکیل شده: آفتاو روشنن ای و نه جنب نور ای انوار کاملان و مثل هیست چوسها - همچنین روشنی در بیت ۳۵۷- کان ملاح .

(جام) بجای جانم آمده . این کلمه که در قافیه بیت است و نمیتوان در آن تصرفی کرد جواز حذف نورا از لفظ جان مسلم میدارد و از اینجا میتوان گفت صورت جانم با نون ساکن در بیت ۳۴۲ کان ملاح: تیشنه بو جانم و یکجیره او خش نه تخته چشمه معرفت خم چه زلالین امرو: هم در اصل جام بوده و نویسنده آنرا بسهو جانم نوشته، چه با شیوع و رواج تخفیف در این لهجه اثبات نون ساکنی میان دو حرف ساکن لزومی ندارد. با اینکه حذف نون از لفظ جان در ابیات دری نیز دیده میشود. چنانکه در این رباعی شیخ شیراز :

ای مطرب از ان حریف پیغامی ده و این دلشده را بعشوه آرامی ده
ای ساقی از ان دور وفا جامی ده و رشک بسرد حسود گو جامی ده

یعنی: من بانتظار مردم. ساقیا جامی نمی‌دهی مگر دل تیره صافی و جانم روشن
بباشد = بشود.

- ۲- بیار آتش عشق و پخته کن درویش که سوختم بغم آنکه چند باشم خام.
۳- أَفِضْ عَلَيَّ وَ أَنْعِمْ بِيْمَا آجَدْتَ لَهُمْ وَلَا أَقُولُ كَمَنْ ضَنَّ خَصَصِ الْإِنْعَامِ.

(أَفِضْ) فعل امر مخاطب مفرد مذکر. اجوف یائی از باب افعال. آفاضُ
يُفِضُ إِفَاضَةً. افاضه در اصل افیاض بوده. یاء انرا قلب بالف کرده‌اند و الف بعلت التقاء
ساکنین افتاده بعوض آن تاء مصدری در آخر کلمه درآمده. یاء عین الفعل در أَفِضْ هم
بعلت التقاء ساکنین افتاده و همزه آن مانند همزه در فعل ماضی «آفاض» و مصدر «افاضه»
همزه قطع است.

(عَلَيَّ) مؤلف است از علی حرف جاره و یاء ضمیر متکلم. الف علی قلب بیا
و در یاء ضمیر ادغام شده.

(أَنْعِمْ) فعل امر مخاطب از مصدر انعام بر وزن افعال است.
(ما) اسم موصول است. مبنی غیر متصرف. معرّف بصله که در اشیا بکار میرود.
(آجَدْتَ) فعل ماضی مفرد مذکر مخاطب، اجوف واوی. در اصل آجودت بوده.
واو را بعد از نقل حرکت آن بماقبل، قلب بالف کرده و بعلت التقاء ساکنین انداخته‌اند.
(كَمَنْ) مؤلف است از کاف جاره. اداه تشبیه. و مَنْ اسم موصول که در اشخاص
بکار میرود.

(ضَنَّ) فعل ماضی. صیغه مفرد مذکر غائب. مضاعف از باب دوم و چهارم، ثلاثی
مجرد مصدر مشهور آن ضِنَّه بکسر اول است.

(خَصَصِ) فعل امر مخاطب است از مصدر تخصیص بر وزن تفعیل.

یعنی: بر من بخشش خود را سرشار کن و آنچه را برای آنها نیکوداری و پسندیده
باشی بآنها ارزانی دار - و من چون کسی که بخل ورزیده است نمی‌گویم انعام خود را
ویژه من گردان.

۴- یقین که کام مَه از قاف تا و قاف توهه غَه عُمَر بُوت آغَه سیمِر غِه میر سیم مَه و کام (مَه) با میم مضموم بجای من ضمیر متکلم منفصل است .
(هیه) با هاء مکسور بجای هستی فعل مخاطب و هاء دوم بجای یاء ضمیر مخاطب است مانند هاء در سیمِر غه .

(غَه) با فتح غین مخفّف غر بجای گر مخفف اگر حرف شرط است و ه برای بیان حرکت .

(بُوت) بجای بود بمعنی باشد آمده مانند بیوت در بیت اول .
یعنی: یقین که مراد من از کران تا بکران روی زمین تو هستی. گر عمر باشد اگر سیمِری من بکام خود میرسم .

۵- منت بجویم و آخر بیابمت آری بهمدگر برساند مگر دو کوه ایام
در این بیت اشاره بمثل مشهوری شده که میگویند کوه بکوه نمیرسد ، آدم بآدم میرسد .

ولی نویسنده در هر مصراع اشتباهی کرده یکی بجای بجویم. بجویمت نوشته که موجب تکرار ضمیر مخاطب و اختلال وزن بیت است و دیگر بجای نرساند، برساند که خلاف معنی مراد را میرساند .

۶- أَشْمُ رَأُحِهِ الصَّدْعُ قُلْتُ كَفَّ كَفْتُ أَقَى النَّسِيمُ بِالْإِكْرَامِ قُلْتُ بِالْإِقْمَامِ
(أَشْمُ) فعل مستقبل، صیغه متکلم، مضاعف، از باب اول ثلاثی مجرد .
(صَّدْعُ) بضم اول بُناگوش و موئی که بر بناگوش باشد .

(قُلْتُ) فعل ماضی-مفرد مذکّر، مخاطب، اجوف واوی، از باب اول ثلاثی مجرد.
در اصل قَوْلْتُ بوده و او قلب بالف و الف بعلت الالتقاء ساکنین افتاده. اعلال قُلْتُ صیغه متکلم نیز همچنین است .

(كَفَّ) فعل امر حاضر، مضاعف، مفرد مذکر، از باب اول ثلاثی مجرد، در آخر آن فتح و کسر و ضم هر سه جائز است .

(كَفَّتْ °) فعل ماضی، صیغه مفرد مؤنث غائب، ناقض یائی، در اصل كَفَّيْت ° بوده. یا پس از قلب بالف بعلمت التقاء ساکنین افتاده.
(آئی °) فعل ماضی، صیغه مفرد مذکر غائب. ناقص یائی از باب دوم ثلاثی مجرد - لازم.

(بالاکرام) باء جاره برای تعدیه یا بمعنی مصاحبه است ای مصاحباً بالاکرام.
(بالانمام) جار و مجرور خبر از مبتدای محذوفی است «الاکرام» بالانمام مؤول بجملة انشائیة.

یعنی: موی مشکبوی بُناگوش ترا میبویم. گفتمی خود را بازدار بس است. نسیم بدلتوازیم وزید. گفتم نوازش را بیایان برسان.
۷- دَلِمَ که خوش که غم عِشْقِ ارْخُورِم همه سال مُصِیْبَتِ غَمِ عِشْقِ تَوَهِّسْتِنِ اِمْرُوعَام (که) با کاف مکسور بجای کرد آمده مانند نه عینۀ دل مه جلاوه که جمال قیدم. (همه) همه جا بکسر ها و فتح میم تشکیل شده.
(هیسْتِنِ) با کسر ه و ت و نون زائده ساکن بجای هست آمده.
(امرو) با همزه مکسور مخفف امروز است. مانند: تویی کیم نه تئی چیش چه جَمالین ° امرو کیم دو عالم پیش دل خاور خیالین امرو.

یعنی: دلم را این خیال خوش کرد که اگر همه سال غم عشق تو میخورم امروز مصیبت غم عشق تو عام است. اشاره بمضمون اَلْبَلِیَّةُ اِذَا عَمَّتْ طَابَتْ کرده است.

۸- نه جوش میزند این دم چو کاسه خون چشم روانه است مرا خون دل ز دیده مدام
۹- دَعِ الْمَلَامَةَ یا داعِ وَاَدْعُ بِالْحَسَنَةِ وَاَيُّ مَوْعِظَةٍ كَلَّتِی جَرَتْ بِغَرَامِ (دع °) فعل امر حاضر، مثال واوی از باب سوم ثلاثی مجرد. فعل ماضی ومصدر آن متروک یا قليل الاستعمال است.

(داع) اسم فاعل است از دعا یدعو- منادای مرخم بحذف آخر- وازان اشاره بنام گوینده شده.

(أَدْعُ) فعل امر حاضر از ماده دعاء و دعوه . با زیادت همزه وصل مضموم که در درج کلام می افتد. در نسخه چاپی صورت واداع بجای وادْع غلط است .
(آی) با همزه مفتوح و یاء مشدد اسم موصول مشترک، معرب، لازم الاضافه. در این ترکیب مبتد است و جمله بعد از آن خبر .

(جَرَتْ) فعل ماضی، مفرد مؤنث غائب ، از جری یجری- ناقص یائی-اعلال آن مانند کَفَّتْ .

(بگرام) غرام بمعنی دوستی تند و آتشین، در تقدیر مضاف است . ای بگرامی .
یعنی: ای خواننده براه خیر و صلاح سرزنش را واگذار و بخوشخوئی اندرزده،
و کدام اندرز مانند آنچه مرا در عاشقی روی داده است خواهد بود .

در این بیت اشاره بآیه ۱۲۵- از سوره نخل کرده: اَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ
وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ : بخوان مردم را براه پروردگار خود با فرزانهگی و اندرز نیکو .